



نوشتهٔ محسن صدر نخست‌وزیر  
و رئیس اسبق سنای ایران

## یادداشتهای صدر الاشراف

صدارت رزم آرا  
و  
پایان کار او

۶۲

رزم آرا سالها رئیس ستاد ارتش بود و نفوذی بسزا در افسران ارتش داشت و بطور ناگهانی نخست‌وزیر شد تغییر دولت یعنی استعفاء منصور بدون هیچ سابقه و مذاکره و تعیین رزم آرا به زمامداری دولت امر مرموزی بنظر سیاستمداران آمده ، اقلیت مجلس از روز اول با او بنای مخالفت گذاشت ولی او هم سرسختی نشان داد و اکثریت مهمی که طرفدار او بود تا آخر کار یعنی تا ساعت مرگ برای خود مسلم نگاهداشته بود و مسلم شد که مخالفین او دفع او را جز به مرگ نمی‌دانستند . لیکن بعد از قتل او معلوم نشد که مخالفین سیاسی او شرکت در توطئه قتل او داشته اند . چه قتل او بدست یک کفر کاسب نجار که خلیل طهماسبی نام داشت واقع و مسلم شد که احساسات مذهبی ساده

او که جزء حزب فدائیان اسلام بوده محرك او شده ولی دسته مخالف رزم آرا که نام جمعیت نهضت ملی بر خود نهادند حد اکثر استفاده را از عمل طهماسبی بردند و رعب این امر بطوری در خاطرها اثر کرد که نقش او را بدون هیچ تشریفاتى بخاک سپردند و در مجلس فاتحه که از طرف دربار برای او منعقد کردند هیچ واعظی جرأت نکرد چنانکه معمول است برای خاتمه مجلس به منبر برود و طلب مغفرت برای او بکند.

رزم آرا همانقدر که در امور نظامی مطلع و بهرموزکارها عادت کرده بود همانطور از امور کشوری دور بود و امور کشوری را با وضع نظامی که بآن عادت کرده بود میخواست بگذرانند و مشکلات را سهل و ساده میشمرد و برای آنکه بخرج آمریکاییها بدهد که او بسهولت وضع دموکراسی حقیقی در کشور ایجاد و اوضاع حکومت را ملی یعنی حکومت مردم بر مردم خواهد کرد بی مطالعه شروع به کارهایی کرد که قابل پیشرفت نبود و با جدیتی که بخرج داد کمتر قدمی نتوانست در این راه بردارد مثلاً به استانداران و فرمانداران فشار آورد که باید انجمنهای ایالتی و ولایتی که قانون آن در سال اول مشروطیت (سال ۱۲۲۵ ه.ق) آنها بدون مطالعه وضع و تدوین گردید تشکیل گردد و علاوه بزاوامری که هر روز صادر و تلگراف میکرد عده ای از قضات دادگستری را مأمور ایالات و ولایات کرد که آنان راهنمای استانداران و فرمانداران و در حقیقت مأمور بر آنها باشند و دستور داد قبل از تشکیل انجمن ها استاندارها و فرماندارها باید لااقل پانزده نفر از وجوه و معتمدین شهر را برای مشاوره در امور انتخاب کنند و تمام امور باید با مشورت آنها انجام پذیرد. مثلاً دستورهای مؤکد صادر میکرد که یکنفر گدا نباید در شهرها باشد و برای بیکاران باید حکام کار تهیه کنند. یکنفر از اهالی دهات را نباید بگذارند از مسکن خود خارج شود و مالکین دهات را باید ملزم کنند که کار برای آنها تهیه کنند. مریضهای دهات را باید مالکین وسایل معالجه شان را فراهم کنند و از این قبیل دستورهای فرمایشی نظامی زیاد میداد.

من در آن تاریخ در خراسان بودم. در اوایل دستورات او را حل



سپهبد حاجی علی  
رزم آرا

به ظاهر سازی و مشغول کردن خاطر مردم چنانکه دآب و دید بسیاری از دولتها بوده و است دیگر مردم وای بد که فهمیدم که معتقد است که باصرار و فشار و تهدید این کارها پیشرفت دارد با دلائل منطقی باو نوشتم : این امور بسهولت پیشرفت ندارد و شرایطی لازم دارد مثلا در دهات همه ساکنین زارع نیستند و یک عده خوش نشین هستند که در موقع زراعت کمک بزارعین می کنند و اجرت میگیرند و در غیر موقع کارهای زراعتی برای عملگی ، راهسازی ، حملی و غیره بطرف شهرها میروند و ناچارانند معیشت خود را از طرق مختلف تهیه کنند . همینطور بسیاری از زارعین بهره زراعتی کفاف معیشت آنها را نمیدهد و باید برای پیدا کردن کارهای مختلف بخارج از مسکن خود برود گدا در شهرها

نباید باشد یعنی چه با فقر عمومی مملکت با نبودن کار باگرانی سخت‌چطور ممکن است گدا نباشد .

قانون انجمن ایالتی و ولایتی را روز اول از روی تقلید ممالک متمدنه نوشته اند و بسیاری از مواد آنها واسطه قوانین دیگر مخصوصاً قوانین مالی و تمرکز امور در مرکز دولت منسوخ شده خلاصه من در ابتدا با نزاکت باو جهات عدم پیشرفت دستورات او را با راهنمایی‌هایی که راجع به تهیه مقدمات انجام آن امور بود می‌نوشتم ولی بعد ملتفت شدم که به فکر خود معتقد و مغرور است و در یافتن که اختلاف عقیده و سلیقه او را مجبور باحضار من خواهد کرد قصد کردم که خودم به بهانه‌ای بمرکز آمده واستعفا کنم و اتفاقاً همان ایام که من قصد آمدن به طهران را داشتم روز شانزدهم اسفند ۲۹ خیر قتل او رسید . روز شانزدهم اسفند برای ختم مجلس فاتحه مرحوم فیض قمی که از علماء بزرگ بود و در مسجد شاه تشکیل بود بمسجد آمده و در وسط حیاط مسجد شاه از پشت سر او را با تیر زدند و فوراً بدرد زندگی گفت . قاتل او شخص کاسب موسوم به خلیل طهماسبی بود و مأمورین او را فوراً گرفته بردند و او نه انکار عمل خود را کرد و نه اظهار ندامت نمود بلکه عمل خود را تقدیس می‌کرد و از قرار معلوم او از افراد جمعیت فدائیان اسلام بوده که اخیراً در طهران تشکیل شده است .

من بواسطه قتل او در آنوقت از رفتن طهران منصرف شدم و بعد از تعیین آقای حسین علاء بزمامداری دولت و تشکیل کابینه برای اصلاح نقایص امور خراسان در اواخر فروردین سال ۳۰ طهران آمدم و بارتیس دولت راجع به اصلاحاتی که در نظر داشتم مذاکره کردم ولی چیزی نگذشت که آقای دکتر محمد مصدق ( مصدق السلطنه ) بموجب تمایل اکثریت قریب باتفاق مجلس نخست وزیر شده کابینه خود را تشکیل داد و مجلس بالاتفاق رأی اعتماد بکابینه او داد دکتر مصدق که سالها انتظار چنین موقعیتی را داشت و موضوع ملی کردن صنعت نفت که سردهسته جمعیت اقدام کنندگان بود بهترین وسیله برای جلب افکار عمومی بطرف او گردید و اوحد اکثر استفاده از توجهات عمومی را نموده در حقیقت موضوع نفت که غایت آمال ایرانیان بود با نام دکتر مصدق توأم بود و با وعده‌هایی که او ابتداء زمامداری خود بمردم میداد و جاهتی در عامه نصیب او گردید که تا آنروز برای احدی حاصل نشده بود و چنانکه

در نطق خود و بیانیه هائی که اعلان می کرد وجهه همت خود را دوچیز قرار داده بود یکی موضوع نفت که روزی سیصد هزار لیره عایدات خالص آنرا بملت وعده میداد و دیگر اصلاح قانون انتخابات و زیاد کردن عده نمایندگان مجلس تا دویست نفر که این موضوع نیز مورد توجه وخواست بسیاری از اشخاص ممتاز و مؤثر ملت بود .

مصدق السلطنه مردی است دارای صفات ممتازه از تدبیر و تحمل و صبر و لجاجت و خودخواهی مفرط و تملک نفس و قدرت بر تظاهر باحوالات مختلفه مناسب مقصود باعوام فریبی - در موقعی گریه می کند و اشک میریزد مانند کسی که عنان اختیار را از دست داده و در موقعی حمله می کند مانند سبوح ، گاهی غش می کند و گاهی ناخوش می شود بطوری که نشان میدهد نزدیک به مرگ است و در همه حال مالک اختیار و اراده خود است .

از نیروی اتفاق مجلسین شوری و سنا و توجه افکار عمومی مخصوصاً طبقه عوام و ساده لوحان قدرت و نفوذی یافت که در مدت مشروطیت ایران سابقه نداشت و فی الحقیقه صفحه جدیدی در سیاست ایران باز شد و نغمه خصومت با انگلیسها آغاز و روز به روز شدت یافت و چند نفر از همکارهای او در میدان نفت از سایرین جلو افتادند که نفر اول حسین مکی بود و نفر دوم دکتر بقائی کرمانی ولی حسین مکی دکتر بقائی را عقب زد و مشهور به سر باز فداکار گردید .

البته تاریخ نویسان تفصیل اقدامات دولت مصدق السلطنه را ازال تیماتوم با انگلیسها که در شرکت نفت مقصدی امور بودند که یا استخدام دولت را قبول کنند و یا موعده معین از ایران بروند و رفتن تمام انگلیسها از آبادان با سرعت و رعب و قضیه شکایت شرکت سابق ( ایران و انگلیس ) بدیوان داوری لاهه در امر مقدماتی دیوان مزبور بتوقیف عملیات نفت و مسافرت دکتر مصدق بامریکا که در سازمان ملل طرح شده بود و اوضاع رسیدگی به دیوان داوری لاهه و رأی نهائی دیوان مزبور بحقانیت ایران در اصل ملی شدن نفت و سایر واقعات مهمه را نوشته و خواهند نوشت و اگر من چیزی می نویسم در حواشی این موضوع بمناسبت موضوع این کتاب یعنی تاریخچه خودم میباشد .

من در اول زمامداری دکتر مصدق در تهران بودم و چون میدانستم که مناسبات او با من چندان خوب نیست چندروزی در طهران توقف کردم تا در اواخر اردی بهشت و اوایل خرداد سال ۱۳۳۰ حضور اورقم بر حسب پیغام‌هایی که بتوسط وزیر کشور بمن داد اصرار دربر گشتن من بخراسان نمود و در اوایل خرداد به مشهد برگشتم و چون موقعی بود که می‌بایست بمنظور دولت در امر نفت مساعدت شود در مشهد و سایر ولایات خراسان جدیت تمام در ایجاد تظاهرات ملی بموافقت دولت و موضوع نفت نمودم تا آنکه شب سوم شهریور تلگراف رمزی از وزیر کشور ( شمس الدین امیرعلائی ) دریافت کردم که مرا به مرکز احضار کرده بود بالحن زنده باین عبارت که مصلحت کشور ایجاب می‌کند که ترک خدمت کرده بمن کز رهسپار شوید.

من عازم حرکت شدم و بفاصله سه چهار ساعت بعد از وصول تلگراف عازم مرکز شدم سابقاً رسم بود استاندارها و بلکه فرماندارها که عزل و احضار بمنز می‌شدند احتراماً تلگراف احضار را مستند به امر شاه می‌کردند و می‌گفتند حسب الامر همایونی همانطور که در ابلاغت نصب استاندار کلمه حسب الامر همایونی ذکر میشد - من از لحن تلگراف آن هم از امیر علائی که سالها عضو متوسط دادگستری وزیر دست من بود و مساعدتهائی هم با او کرده بودم ملول بودم وقتی که بمنز آمدم و حضور شاه شرفیاب شدم در جواب احوال پرسى شاه گفتم تا بحال چنین می‌پنداشتم که بنماینده گی شاه استاندار هستم حالا که امیرعلائی جوان جلف مستقل در احضار استاندار است، خوشوقتم از خدمت این دولت کناره گرفتم - شاه با تبسم فرمود خبر ندارید که با استاندار آذربایجان باین عبارت تلگراف کرده اند که شما معزول هستید و به ساعد که سابقاً نخست وزیر و این موقع سفیر کبیر ترکیه بود تلگراف کرده اند بخدمت شما خاتمه داده می‌شود ! شاه این حرف را برای آرامش خاطر من فرمود اگر چه شاه اظهار تمایل فرمود که من گاهی شرفیاب شوم ولی دانستم که رویه دکتر مصدق بر کم اعتنائی است و چون منظور توقع شخصی هم بهیچوجه نداشتم جز در سلامهای عمومی نزد شاه نرفتم تا در یک موقع نهم اسفند ۳۱ که تفصیل آنرا می‌نویسم :